



بسوی سوسیالیسم



نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران

مهرماه ۱۳۶۸

شماره سوم

دوره دوم

* اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم * کنگره
سوم حزب * بحران سوسیالیسم های بورژوازی
* سرمایه داری دولتی برنامه ریزی شده * بن بست
اقتصاد شوروی * گورباچف * پرسترویکا * گلاسنوست
* چرخش در سیاست خارجی شوروی * تغییر در
بلوک بندی امپریالیستی * چشم انداز کمونیسم کارگری
* مارکسیسم و مبارزه طبقاتی * شورا یا سندیکا ...

سخنرانی هایی از کنگره سوم حزب کمونیست ایران



بسوی سوسیالیسم



نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران

مهرماه ۱۳۶۸

شماره سوم

دوره دوم

* اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم * کنگره سوم حزب * بحران سوسیالیسم های بورژوازی * سرمایه داری دولتی برنامه ریزی شده * بن بست اقتصاد شوروی * گورباچف * پرسترویکا * گلاسنوست * چرخش در سیاست خارجی شوروی * تغییر در بلوک بندی امپریالیستی * چشم انداز کمونیسم کارگری * مارکسیسم و مبارزه طبقاتی * شورا یاسندیکا ...

سخنرانی هایی از کنگره سوم حزب کمونیست ایران

فهرست

I		* یادداشت سردبیر
۳		* اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسیم
		* سوسیالیسم در جهان امروز:
۲۷	ایرج آذرین	ترازنامه و چشم‌انداز
		* در حاشیه گزارش اوضاع بین‌المللی و
۵۹	منصور حکمت	موقعیت کمونیسیم
		* پیرامون گزارش اوضاع بین‌المللی و
۸۳	ایرج آذرین	موقعیت کمونیسیم
۸۹	عبدالله‌مهدی	* جایگاه کنگره سوم
۹۷	ایرج آذرین	* اقتصاد سیاسی پرسترویکا
	۱۰۰	- پرسترویکا چیست؟
	۱۲۲	- ارزیابی پرسترویکا
	۱۳۷	- پرسترویکا و روبنای سیاسی
	۱۵۲	- پرسترویکا و نصیب کارگران
	۱۷۱	- سیاست خارجی پرسترویکا

۱۷۸		- پرستروویکا و جریانات "کمونیستی"
۱۸۹		- یادداشت ها
		- ضمیمه ۱، آقان بگیان: سمتگیری های
۲۰۳		جدید در اقتصاد شوروی
		- ضمیمه ۲، آقان بگیان: درباره شکل گیری و
۲۱۶		نقش برنامه ریزی مرکزی در اقتصاد شوروی
۲۲۱		♦♦ویژگی های سرمایه داری دولتی شوروی ایرج آذرین
۲۵۵		- یادداشت ها
		♦♦انحرافات جنبش کمونیستی:
۲۶۱		انحراف فلسفی یا طبقاتی ؟ ایرج آذرین
۲۸۸		♦♦درباره تشکل های توده ای طبقه کارگر
		- در مورد مسائل گرهی
۲۸۹	منصور حکمت	در بحث شورا و سندیکا
۲۹۵	منصور حکمت	- بازهم درباره شورا
۳۱۰		- قطعه نامه درباره تشکلهای توده ای طبقه کارگر
۳۲۰	منصور حکمت	- تشکل های توده ای طبقه کارگر

یادداشت سردبیر

نخستین مطلب این شماره، "اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم"، متن گزارشی است به کنگره سوم حزب کمونیست ایران، همانگونه که سخنرانی‌های پیرامون این گزارش در کنگره می‌گوشند نشان دهند، بن بست سرمایه‌داری دولتی در سطح جهانی و بحران شاخه‌های مختلف سوسیالیسم بورژوائی لاجرم کمونیسم رادیکال تاکنونی را نیز زیر فشار می‌گیرد. این یک بحران مکتبی نیست، بلکه بحران جنبش‌های طبقاتی معینی است. گزارش و سخنرانی‌های نقل شده این نکته را می‌شکافند که تحولات آخر این قرن دوران جنبش‌های طبقات غیر کارگر تحت نام سوسیالیسم را پایان داده‌اند، و تمایزات تاکتیکی و مرزبندی‌های ایدئولوژیک کمونیسم رادیکال را از این سرنوشت معاف نخواهند کرد. یگانه جنبش سوسیالیستی که از همین تحولات نیرو می‌گیرد و رویدادهای جاری حقانیت او را موکد میکند، سوسیالیسم بمنزله جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری، کمونیسم کارگری است. به این ترتیب کمونیسم کارگری انتخابی است که نه فقط در برابر حزب کمونیست ایران و فعالینش، بلکه در برابر هر فعال جنبش سوسیالیستی که به آینده سوسیالیسم و کمونیسم اندیشیده است قرار می‌گیرد.

همزمان با مطالب این شماره گفتگویی با رفیق منصور حکمت

درباره جوانب مختلف کمونیسم کارگری و همچنین ارتباط آن با حزب کمونیست ایران نیز آماده انتشار بود. بدلیل اهمیت و استقلال موضوعی این گفتگو، متن آن بطور جداگانه با عنوان "تفاوت های ما" در شماره چهارم بسوی سوسیالیسم در ماه آینده انتشار می یابد. ما مطالعه "تفاوت های ما" را به خوانندگانی که مباحث کمونیسم کارگری را دنبال میکنند توصیه میکنیم.

مقاله مفصل دیگر در این شماره، اقتصاد سیاسی پرسترویکا است که تلاش میکند پدیده گورباچفیسیم و پیامدهای سیاسی داخلی و بین المللی آنرا بر مبنای روندهای عینی اقتصاد شوروی تبیین کند. نقطه قوت شیوه بررسی این مقوله در اینست که، بنظر ما، جوانب مختلف تحولات شوروی (و از جمله مسائلی که در این مقاله مورد اشاره قرار نگرفته اند، مثلا سر پر کردن جنبش های ملی در اتحاد شوروی) با رهسپار شدن از چنین تحلیل بنیادی ای بنحو منسجمی قابل شناخت و توضیح اند. عرصه های مختلف تحولات شوروی، بخصوص تاثیرات آن بر سیاست بین المللی و جریانات چپ در کشورهای گوناگون، موضوعاتی است که می باید در آینده مورد بررسی تفصیلی ما قرار گیرند. ضمائم این مقاله همچنین به خواننده امکان میدهد تا در چند صفحه روایت یکی از سردمداران پرسترویکا، آقان بگیان، را از وضعیت اقتصادی - اجتماعی امروز شوروی و همچنین سیر تکاملی اقتصاد شوروی مطالعه کند.

درک درست چرخش پرسترویکا در شوروی بی شک منوط به بازشناختن ویژگیهای سرمایه داری دولتی شوروی است. اختلاف نظر ما با تبیین های تاکنونی از سرمایه داری دولتی، و شیوه ما در تبیین

سرمایه‌داری، مکان رقابت، و سرمایه‌داری دولتی در مقالاتی که از رفیق حکمت و من در سه شماره بولتن مارکسیسم و مساله شوروی بچاپ رسیده است پیداست. هدف مقاله وپژگی‌های سرمایه‌داری دولتی شوروی در این شماره نشریه اینست که، به زبانی غیر فنی، بر اساس همان شیوه یک شمای تئوریک برای تبیین قانونمندی حرکت سرمایه در سرمایه‌داری دولتی و اشکال بحران در سرمایه‌داری دولتی برنامه‌ریزی شده بدست دهد. بسط و تدقیق این شمای تئوریک در تقابل با تبیین‌های تئوریک دیگر از اقتصاد شوروی کاریست که امیدواریم در آینده به آن پردازیم.

مطلبی که در این شماره نشریه با عنوان "انحرافات جنبش کمونیستی؛ انحراف فلسفی یا طبقاتی؟" درج شده است قصد بحث فلسفی ندارد و به فلسفه نمی‌پردازد، بلکه در برخورد به یک مورد مشخص از نظریه باقی‌های ناشی از فروپاشی چپ رادیکال در ایران، این نکته را توضیح میدهد که در ریشه‌یابی انحرافات جنبش چپ باید به جایگاه و پایه طبقاتی آن معطوف شد، و نه در جهت تعمیق تئوریک به سطوح انتزاعی‌تر و فلسفی رسید.

قطعه‌نامه حزب در مورد تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر، و مصاحبه نشریه کمونیست با رفیق حکمت در توضیح این قطعه‌نامه در این شماره نشریه تجدید چاپ شده‌اند. اهمیت روشن بودن در مورد تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر برای فعالین کمونیست جنبش کارگری نیازی به تاکید ندارد. برای درک بهتر قطعه‌نامه حزب و دیدگاه ناظر بر آن، دو نوشته درون حزبی از رفیق حکمت در جریان مباحثات حزب در باره این مساله را نیز منتشر میکنیم.

از جمله مطالبی که برای انتشار در این شماره، بسوی سوسیالیسم در نظر گرفته شده بود "کارگران و آپارتاید در آفریقای جنوبی" از رفیق فرهاد بشارت، و "بازسازی سرمایه‌داری معاصر" از رفیق جعفر رسا بودند. "کارگران و آپارتاید در آفریقای جنوبی" بدلیل وسعت موضوعات و طول مطلب بصورت کتاب مستقلی بزودی انتشار می‌یابد. "بازسازی سرمایه‌داری معاصر"، در شماره‌های آینده، بسوی سوسیالیسم درج خواهد شد.

* * *

بنا به تصمیم کمیته مرکزی حزب انتشار نشریه تئوریک حزب از طریق برگزاری سمینارهای بسوی سوسیالیسم تامین خواهد شد. اعضای سمینارهای بسوی سوسیالیسم را عالیترین مرجع حزبی در فاصله دو پلنوم کمیته مرکزی انتخاب میکند. این رفقا حق دارند موضوعاتی را که در سمینارهای مربوطه عرضه میکنند در بسوی سوسیالیسم بچاپ برسانند. سردبیر صرفاً حق اظهارنظر در مورد این مقالات را در یادداشت سردبیر هر شماره نشریه دارد. در مورد سایر مقالات رسیده سردبیر وقت در مورد انتشار آنها (در صورت لزوم همراه با اظهارنظر سردبیر) تصمیم میگیرد. مسئولیت نقطه نظرات ارائه شده در مقالات بسوی سوسیالیسم با نویسندگان مقالات است.

۱. آذرین

۲۸ مه‌ماه ۶۸

توضیحی درباره "اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم"

"اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم" یکی از گزارش‌های کمیته مرکزی به کنگره سوم حزب کمونیست ایران (بهمن ماه ۶۷) است. کنگره این گزارش را تصویب نمود و خواستار انتشار بیرونی آن شد. این سند نوشته رفیق منصور حکمت است و پلنوم سیزدهم کمیته مرکزی حزب، در اوایل دیماه ۶۷، آنرا تصویب نمود. عرضه این گزارش به کنگره را رفیق ایرج آذرین از طرف کمیته مرکزی برعهده داشت و در پایان مذاکرات نیز بعنوان جمع‌بندی مجدداً صحبت نمود. در طول مبحث مذاکرات پیرامون این گزارش رفیق حکمت در دو نوبت سخنرانی کرد. متن این چهار سخنرانی بدلیال اصل گزارش در اینجا می‌آیند.

اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم

گزارش به کنگره سوم حزب کمونیست ایران

در کنگره دوم حزب کمونیست ایران، و در مقالاتی که پس از آن در نشریه کمونیست به چاپ رسید کمونیسم کارگری بعنوان جهت گیری و روشی که حزب ما باید به اراده خود برگزیند مطرح شد. اینکه مبحث و خود عبارت کمونیسم کارگری عملاً تا چه حد در تفکر و سیاست ما جا باز کرد و تا چه حد درک مشترکی از آن امروز وجود دارد، مسائله‌ای است که در اینجا به آن نمیپردازیم. بهررو بحث کمونیسم کارگری نوعی انتخاب را در برابر ما قرار دارد. انتخابی میان کمونیست بودن، امر انقلاب کارگری را به پیش بردن، و یا علی‌العموم رادیکال بودن در حیطه رادیکالیسم غیر پرولتری محبوبس ماندن. در این فاصله رویدادهای بسیار مهم و تاریخساز در سطح بین‌المللی رخ داده است. انتخابی که در کنگره دوم از آن سخن گفتیم دیگر نه فقط برای ما بلکه برای هر بخش از کل موجودیتی که در سطح بین‌المللی به حق یا ناحق خود را جنبش کمونیستی مینامد، موضوعیت عینی ندارد. در آنسوی کمونیسم کارگری، در آنسوی صف انقلاب کارگران، آخرین فرجه‌ها و فرصت‌ها برای

باقی ماندن بعنوان یک جریان رادیکال می‌رود تا تماماً مسدود شود. انتخابی اگر هست انتخابی میان کمونیسم کارگری و لیبرالیسم و فرمیسم سترون بورژوازی است. زمان ما، به گواهی آنچه که جهان در همین چند سال اخیر تجربه کرده است، دوره پوسیدگی و گندیدگی هر نوع رادیکالیسمی است که بخواهد بدور از کارگران، بدور از نیروی آنان و بدور از کلیت آرمان سوسیالیستی مالکیت اشتراکی و لغو کار مزدی به فکر درآمد و عمل کند. آنچه در کنگره دوم بصورت فراخوانی تشویق آمیز مطرح شد امروز هشدار و اتمام حجتی تهدید کننده است.

رویدادهای چند سال گذشته در عرصه اقتصاد و سیاست بین‌المللی بدون شک خیره کننده‌اند. مهم‌ترین این تحولات چرخش‌های اساسی است که در شوروی و در رابطه تنگاتنگ با آن، در مناسبات قدرت‌های امپریالیستی صورت گرفته و هنوز در جریان است. چرخشی که توافقات بر سر کاهش سلاح‌های هسته‌ای و تغییر موقعیت شوروی در صحنه بین‌المللی جلوه‌هایی از آن است. تغییرات اساسی در صفوف کل بورژوازی بین‌المللی در قبال مساله نقش دولت در اقتصاد سرمایه داری بوقوع پیوسته است. مدل‌های متنوع سرمایه داری دولتی و دخالت دولت در اقتصاد، نه فقط در اروپای شرقی، بلکه در کل جوامع صنعتی مورد تجدید نظر قرار گرفته‌اند. تحولات مهمی در کانون‌های بحران و کشمکش در سطح بین‌المللی، در آفریقا، آسیا، خاور میانه و آمریکای لاتین در شرف وقوع است. استراتژیهای توسعه اقتصادی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ در کشورهای تحت سلطه ناکام مانده، و برای اکثر این کشورها معضل توسعه به معضل بقاء اقتصادی بدل گشته است. نه فقط "جنش‌های آزادیبخش" بلکه

کشورهائی که در آن یک چنین جنبش‌هائی به قدرت رسیده اند به یک چرخش بیسابقه بسوی غرب دست زده‌اند. سوسیالیسم و مارکسیسم بعنوان پوشش ایدئولوژیک مبارزه استقلال طلبانه و "ضد امپریالیستی" نفوذ خود را از دست می‌دهد. در اروپای غربی و آمریکای شمالی سوسیال دموکراسی و جناح چپ بورژوازی بطور کلی در بحران ایدئولوژیک و برنامه ای عمیقی غوطه ور شده اند و در جریان تجدید نظر در مبانی نگرش و روش سیاسی و اقتصادی خویش، و یک چرخش ساختاری و بنیادی به راست قرار دارند. قدرت اتحادیه‌های کارگری در این کشورها بشدت کاهش یافته است. بحران فرم حکومتی در کشورهای تحت سلطه، که مشخصه جهان اواخر دهه هفتاد و نیمه اول دهه هشتاد بود بتدریج در متن سازش‌های رو به افزایش قدرت‌های امپریالیستی رو به تخفیف نهاده است. بورژوازی در کشورهای تحت سلطه از دامنه عمل و استقلال سیاسی وسیعتری برخوردار شده است و...

هیچیک از این تحولات ابتدا بساکن نیستند. بخش مهمی از آنها حتی در سه سال قبل نیز به روشنی قابل مشاهده بودند. همه این تحولات در انکشاف سرمایه داری در دوران پس از جنگ دوم ریشه دارند و حاصل روند‌های دیرپاتر و بنیادی تری هستند. اما آنچه در دوره اخیر مسجل شده است، و این اساسا به تحولات در شوروی مربوط میشود، آنست که این تغییرات در مجموعه خویش به یک موقعیت برگشت ناپذیر و کاملا جدید منجر میگرددند. ما شاهد تغییرات بنیادی در سیمای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی جهان سرمایه داری هستیم. تغییراتی که تاثیرات عمیقی بر زیست و مبارزه طبقه کارگر و بر شرایط و ملزومات مبارزه برای انقلاب کمونیستی برجای خواهند گذاشت.

دو رولد تعیین کننده

اوضاع کنونی دو حقیقت اساسی را تاکید میکند.

۱) توسعه شگرف سرمایه داری در چند دهه گذشته و انقلاب عظیمی که در ظرفیت های تولیدی جامعه به وقوع پیوسته است از یکسو و ابعاد عظیم مشقاتی که در متن همین جهان صنعتی و پیشرفته در مقیاس صدها میلیونی به انسانهای زحمتکش و فاقد مالکیت تحمیل میشود از سوی دیگر، کمونیسم را از نظر عینی به یک راه نجات واقعی، تحقق پذیر و میرم برای کل جامعه بشری بدل ساخته است.

۲) کمونیسم و سوسیالیسم بورژوازی در تمام شاخه ها و فرقه های خویش به بن بست رسیده است و به پایان راه خود نزدیک میشود. اما این بن بست و عقب نشینی نه در برابر سوسیالیسم رادیکال و کارگری، که در حال حاضر فاقد انسجام و قدرت اجتماعی است، بلکه در برابر تعرض جناح راست بورژوازی بین المللی صورت میگیرد. انحطاط و اضمحلال سوسیالیسم بورژوازی، چه در تجربه چین و شوروی و چه در سرنوشت سوسیال دموکراسی و کمونیسم اروپائی و خلق گرائی ضدامپریالیستی در کشورهای تحت سلطه بطور بلاواسطه نه بمعنای قدرت گیری سوسیالیسم کارگری بلکه به معنای انسجام سیاسی و ایدئولوژیکی بورژوازی علیه سوسیالیسم و علیه انقلاب کارگری است.

به این ترتیب هیچ زمان چون امروز تناقض موجود میان نیاز جامعه به تحول کمونیستی و آمادگی شرایط تولیدی برای ساختمان جامعه مبتنی بر مالکیت اشتراکی با غیبت مطلق نیروی سیاسی سازمان یافته برای ایجاد

این تحول، این چنین چشمگیر و برجسته نبوده است. توسعه غول آسای سرمایه‌داری در دوران پس از جنگ دوم جهانی امری نیست که نیاز به اثبات داشته باشد. رشد سریع تکنیک، انقلاب الکترونیک و انفورماتیک در دهه های اخیر، گسترش بیسابقه کاربست روبات ها و سیستم های کامپیوتریزه در تولید و توزیع گویای ابعاد کمی این توسعه است. اما واقعیت عظیم تر در گسترش مناسبات تولید سرمایه داری به کشورهای عقب مانده و مستعمرات سابق، الحاق صدها میلیون انسان به بازار کارمزدی و ادغام عوامل تولید و بازار مصرف در این کشورها در سیستم جهانی سرمایه داری نهفته است. این رشد و توسعه غول آسای سرمایه داری، و تغییرات اساسی‌ای که در سازماتیایی سیاسی و اقتصادی بورژوازی در مقیاس بین‌المللی ایجاد کرده است، در واقع ریشه اساسی کلیه تحولاتی است که در سطوح سیاسی و ایدئولوژیکی و در مناسبات درونی بخش های مختلف بورژوازی بوقوع پیوسته است. این واقعیات در تفکر چپ غیر کارگری یا کتمان میشود و در پس عبارت پردازی درباره بحران مزمن سرمایه داری کمرنگ می شود و یا به عاملی در اشاعه یاس در قبال دورنمای سوسیالیسم و به توجیهی برای احاله انقلاب سوسیالیستی به آینده‌ای دورتر تبدیل میگردد. اما از نقطه نظر انقلاب کارگری این وجود زمینه های عینی مساعدتر برای تحول سوسیالیستی را خاطر نشان میسازد. جدال کارو سرمایه امروز به عینه به نیروی پیشبرنده تحولات اجتماعی در کل جهان بدل شده است و هم اکنون مهر خود را به هر کشمکش سیاسی عصر ما کوبیده است.

رشد سرمایه داری مترادف با تقویت وزنه سیاسی کارگر در

صحنه جامعه است. طبقه کارگر در مقیاس بین‌المللی از موقعیتی به مراتب قدرتمندتر در تولید، و لاجرم بالقوه در سیاست، برخوردار شده است. این حکم شاید برای کسانی که ذهنیت چپ و اوضاع جنبش اتحادیه‌ای در اروپا را نقطه رجوع خود قرار میدهند و اسیر کوفه نظری سوسیال دموکراسی و مارکسیسم دانشگاهی در اروپا هستند شگفت آور بنظر برسد. به ما گوشزد میکنند که همراه با مدرنیزه شدن تولید، افول صنایع سنگین سنتی نظیر فولاد و ذغال سنگ، و رشد سریع فعالیت های خدماتی، وزنه کمی پرولتاریا در کل جمعیت کاهش یافته است؛ اتحادیه های کارگری نفوذ و قدرت خود را از دست داده‌اند. جنبش کارگری تحت‌الشعاع جنبش صلح طلبی، محیط زیست و امثال آن قرار گرفته است؛ احزاب دارای پایه کارگری نظیر سوسیال دموکراسی و کمونیسم اروپائی کرسی های پارلمانی خود را از دست میدهند و در جریان تجدید تعریف هویت اجتماعی خود و تجدید نظر در برداشتهائی هستند که سوسیالیسم را به نحوی از انحاء به طبقه کارگر مرتبط میکرد؛ حتی احزاب مدافع اردوگاه شوروی نیز دیگر علناً به این جهت گیری سوسیال دموکراتیک صحنه میگذارند؛ سیاست کارگری، سوسیالیسم کارگری و مبارزه طبقاتی - بزعم اینان - دیگر مقولات کهنه و از مد افتاده‌ای هستند.

شگفت آور است که اصل کشمکش میان پرولتاریا و بورژوازی و تقابل کار و سرمایه به سرمایه داری قرن نوزدهم، سرمایه داری عصر ماشین بخار، سرمایه داری محدود به محدود کشورهای اروپائی، کاربست داشته باشد ولی به جهانی که در آن سلطه سرمایه به دورافتاده ترین نقاط آفریقا و آسیا گسترش یافته است، به دنیای واحدهای غول آسای

تولیدی، شرکت‌های چندملیتی، به دنیائی که در آن پروسه تولید یک کالای واحد صدها کارخانه و بنگاه و میلیون‌ها کارگر را در قاره‌های مختلف به یکدیگر مرتبط میکند ارتباط خود را از دست داده باشد! درصد کمی پرولتاریا، کارگر مزدبگیر، در تولید مدرن نه تنها کاهش نیافته بلکه پرولتر بودن به شیوه زندگی صدها میلیون انسان در سراسر جهان بدل شده است. تمام کشمکش اجتماعی در ده سال اخیر، در همان اروپا و آمریکای صنعتی، به گواهی تاجریسم و ریگانیزم و مائتاریسم، بر سر چیزی جز افزایش بارآوری کار همان پرولتاریائی که سوسیالیسم بورژوائی زوالش را اعلام کرده است نبوده است. در تمام کشورهای تحت سلطه پیدایش یک طبقه کارگر وسیع در دو دهه اخیر یافت اقتصادی و معادلات سیاسی سنتی در جامعه را متحول نموده است. بحران‌های سیاسی و تلاطم‌ها و انقلابات در کشورهایی نظیر برزیل، آرژانتین، کره، فیلیپین، آفریقای جنوبی و ایران در این واقعیت اساسی ریشه دارند. اینها تلاطم‌های ناشی از تطبیق روبنای سیاسی سنتی این جوامع با پیدایش طبقه کارگر عظیمی است که مطالبات و انتظارات خود را با صراحت و قدرت روزافزونی اعلام میکند.

این روند عمومی رشد سرمایه‌داری از نقطه نظر طبقه کارگر و آرمان سوسیالیسم کارگری بیشک زمینه‌های عینی بسیار مساعدتری را ایجاد کرده است. صف پرولترها وسیعاً گسترش یافته است و هویت پرولتاریائی برای اکثریت عظیم زحمتکشان جهان بر هویت ملی، قومی و نژادی تقدم یافته است. از سوی دیگر رشد عظیم تکنیک و نیروهای تولیدی بشر، دامنه اجتماعی شدن و بین‌المللی شدن تولید و پیشرفت‌های خیره‌کننده‌ای که انقلاب الکترونیکی در امر ارتباطات،

اطلاعات، گردآوری و سنجش آمار و غیره بوجود آورده است، برپا داشتن جامعه سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اشتراکی و کنترل جمعی بر وسائل تولید و پروسه کار، تولید آگاهانه بر مبنای نیازهای شهروندان، و ایجاد یک جامعه برآستی بین‌المللی بشری را به امری فورا شدنی و در دسترس بدل ساخته است.

بحران سوسیالیسم بورژوائی

با اینحال اوضاع سیاسی و ایدئولوژیکی دوره حاضر گویای دشواری‌های متعددی است که بر سر راه انقلاب کارگری قرار دارد. در نظر اول میتوان از یک عقب‌گرد سیاسی و ایدئولوژیکی جدی سخن گفت که تمام جنبش سوسیالیستی عملاً موجود را در بر میگیرد. این عقب‌گرد، که در واقع خود در پیشروی‌های اقتصادی سرمایه‌داری معاصر ریشه دارد، با ورشکستگی سیاسی و نظری کل سوسیالیسم بورژوائی مشخص میشود. ممکن است پرسیده شود که چگونه شکست سوسیالیسم بورژوائی میتواند از نقطه نظر طبقه کارگر یک عقب‌گرد و یا یک تحول منفی محسوب گردد. آیا کمونیسم کارگری، آنگونه که در مباحثات تاکنونی معرفی شده است، خود در صدد درهم کوبیدن و به بن بست رساندن سوسیالیسم بورژوائی و شبه مارکسیسمی نیست که اینچنین جنبش انقلابی کارگران را به اسارت کشیده است؟ آیا بن بست امروزی سوسیالیسم غیر پرولتری نباید بعنوان یک گام اساسی به جلو ارزیابی شود؟ بیشک هر پیشروی کمونیسم کارگری و هرابراز وجود طبقه کارگر

تحت پرچم سوسیالیسم انقلابی به معنای انزوا و کاهش نفوذ سوسیالیسم بورژوازی خواهد بود. باز بدون شک در یک دراز مدت تاریخی ناتوانی بورژوازی از دست اندازی به شعار و آرمان سوسیالیسم امر سوسیالیسم کارگری را تسهیل میکند. اما بطور بلافاصله، و خودبخودی، هر تضعیف و شکست سوسیالیسم غیر پرولتری الزاما با تقویت کمونیسم کارگری مترادف نیست و بویژه مورد کنونی ابداً چنین نیست. مساله اساسی تحلیل شرایط و اوضاع احوال مشخصی است که در متن آن این عقب نشینی سوسیالیسم غیر پرولتری صورت گرفته است. آنچه امروز شاهد آنیم یک چرخش عمومی در مقیاس اجتماعی به راست و به بن بست رسیدن فرمیسم شبه سوسیالیستی جناح چپ بورژوازی در برابر تحولات عینی اقتصادی، و تعرض راست جدید است. پائین تر به مشکلاتی که این عقب گرد برسر راه کمونیسم و انقلاب کارگری قرار میدهد اشاره خواهیم کرد. اما بدوا لازم است عوامل اساسی سهیم در این بحران را باختصار مرور کنیم.

شکست مدل‌های سرمایه داری دولتی

دهه هشتاد شاهد عقب نشینی و بی اعتباری اقتصادی و سیاسی مدل‌های مبتنی بر دخالت گسترده دولت در اقتصاد سرمایه داری بوده است. امروز دیگر حتی جناح چپ بورژوازی در کشورهای صنعتی پیشرفته، سوسیال دموکراسی و اورو کمونیسم، از مواضع خود مبنی بر دخالت و ایفای نقش وسیع دولت در بازار سرمایه داری عقب نشسته است.

گورباچفسم شیپور این عقب نشینی را در مهد سرمایه داری دولتی بصدا درآورده است. در کشورهای عقب مانده نیز تلاشهای بورژوازی برای رشد دادن اقتصاد ملی از طریق سرمایه داری دولتی با شکست تمام عیاری مواجه شده است. این عقب نشینی حاصل ورود سرمایه داری عصر حاضر به دوره‌ای است که در آن زمینه‌هایی که دخالت دولت در جهت محدود کردن عملکرد بازار سرمایه داری را ضروری میساخت از میان رفته و این سیاست خود به عاملی دست و پاگیر در جریان اثبات بدل شده است. تمرکز و تراکم سرمایه و پیدایش انحصارات خود عامل اساسی است که تاریخاً نقش دولت را بعنوان یک نهاد فعال اقتصادی و ابزاری برای تنظیم فعل و انفعالات اقتصادی افزایش داده است. حتی در رقابتی‌ترین اقتصادهای سرمایه داری دوره کنونی دولت نقش بسیار مهم و تثبیت شده‌ای دارد. تمام تعرض محافظه کاری جدید نیز نمیتواند و قرار نیست اوضاع را به دوران رقابت آزاد بازگرداند. آنچه از آن بعنوان شکست مدل‌های سرمایه داری دولتی یاد میکنیم ورشکستگی مدل‌های شبه سوسیالیستی است که میکوشیدند تا به کمک دخالت و یا برنامه ریزی دولتی قوانین و مکانیسم‌های بازار را مهار و هدایت نمایند. دوره کنونی شاهد پیروزی بدون تردید بازار و مدافعان آن است. در کلی‌ترین سطح سه عامل را میتوان در برجسته شدن نقش دولت در اقتصاد سرمایه داری در طول قرن بیستم یا زشناخت:

۱- انقلاب روسیه برای دوره‌ای یک مدل موفق از اقتصاد دولتی را به نمایش گذاشت. در تمام دوران بین دو جنگ که اروپای غربی در بحران و کساد غوطه ور بود اقتصاد دولتی در شوروی از رشد بسیار

سریعی برخوردار بود و شوروی از مقام یک کشور ضعیف و درجه دوم در اروپا به یک قدرت اقتصادی و نظامی عظیم ارتقاء یافت. هرچند این تحولات تحت نام سوسیالیسم صورت می‌گرفت، برای کل بورژوازی و بویژه بورژوازی در کشورهایی که در موقعیتی کمابیش مشابه روسیه قرار داشتند، روشن بود که روسیه مدلی از توسعه سرمایه داری به رهبری و ابتکار دولت را بدست می‌دهد. بسیاری از الگوهای برنامه ریزی و محاسبه اقتصادی که در اتحاد شوروی طراحی شده بود بسرعت توسط غرب جذب شد و به جزئی از علم اقتصاد بورژوائی تبدیل گشت.

۲- رکود اقتصادی بین دو جنگ، بسیج اقتصادی در طول جنگ دوم و تلاش برای یازسازی پس از جنگ در خود اروپای غربی پای دولت را وسیعاً به میدان فعالیت اقتصادی کشانید. پس از جنگ دخالت دولتی صریحاً بعنوان تنها راه تسریع اثبات سرمایه و رشد تئوریزه شد. جدال میان جناحهای بورژوازی اساساً حول مساله بازار یا دولت متمرکز گردید. در دهه های ۵۰ و ۶۰ با رشد درآمد ملی در کشورهای اروپای غربی سرمایه داری، دولت رفاه که متضمن افزایش قدرت دولت در قلمرو اقتصاد بود به ایدئولوژی رسمی حاکمیت تبدیل شد.

۳- از اواخر دهه ۵۰ مساله توسعه اقتصادی کشورهای عقب مانده و مستعمرات تازه استقلال یافته وسیعاً در سطح بین‌المللی مطرح شد. توسعه سرمایه داری و بازار داخلی این کشورها و دستیابی به یک دینامیسم مستقل و ملی برای رشد اقتصادی آرمان اقتصادی ناسیونالیسم بورژوازی رو به رشد کشورهای تحت سلطه را تشکیل میداد. این ناسیونالیسم و دورنمای اقتصادی آن تا همین دوره اخیر ایدئولوژی مسلط بر هر نوع ترقی خواهی غیر پرولتری در کشورهای تحت سلطه بوده

است و سیمای انقلابی گری و رادیکالیسم و حتی سوسیالیسم در این کشورها را ترسیم کرده است. از همان اواخر دهه ۵۰ استراتژی معینی برای توسعه در میان روشنفکران این کشورها جا باز کرد. این استراتژی مبتنی بر تشکیل دولت های مستقل ملی، حمایت از بازار داخلی توسط دولت و ایفای نقش مستقیم و گسترده توسط دولت در امر ایجاد زیرساخت های اقتصادی و تولیدی بوده است. نه فقط جناحهای رادیکال در این کشورها که عمدتاً تحت تاثیر الگوی توسعه در اتحاد شوروی و مدل های پیشنهادی آن قرار داشتند، بلکه حتی ملی گرایان محافظه کار نقش حیاتی دولت در توسعه اقتصادی را مورد تاکید قرار میدادند. دهه های ۶۰ و ۷۰ دوره آزمایش استراتژی توسعه بزمبانی برنامه ریزی دولتی و سیاست جایگزینی واردات توسط طیف وسیعی از دولت ها با گرایشات سیاسی ناهمگون بوده است.

درکلیه این گرایشات در چند سال اخیر تغییرات اساسی رخ داده است. ریشه این تغییرات را باید در انقلاب تکنیکی دهه های هفتاد و هشتاد جستجو کرد. در شوروی محدودیت های سرمایه داری دولتی آشکارگردید. تاریخ عملاً نشان داد که الگوی سرمایه داری در شوروی مناسب دوره معینی در حیات جوامع سرمایه داری عقب مانده بوده است که در آن ایجاد زیرساخت اقتصادی و صنایع سنگین، بسیج نیروی کار و تولید ارزش اضافه مطلق از طریق جذب هرچه بیشتر جمعیت به عرصه کار مزدی در اولویت قرار میگردد. اما با پایان یافتن ذخیره نیروی کار، با طرح ضرورت جذب تکنیک مدرن برای تولید ارزش اضافه نسبی و با افزایش تنوع نیازهای مصرفی چنین نظامی عملاً به بن بست میرسد. اقتصاد شوروی بدنبال رکود طولانی در دوران برژنف ناگزیر به پذیرش

چرخش‌های اساسی در جهت آزاد گذاشتن مکانیسم بازار است تا بتواند دستاوردهای تکنولوژیکی دهه‌های اخیر را جذب کند و شکاف عظیمی را که میان کارکرد اقتصاد این کشور و اروپای غربی و آمریکا بوجود آمده است پر کند. پرسترویکا اسم رمز عقب نشینی دولت گرائی در عرصه سیاست و اقتصاد در برابر بازار در شوروی است. عقب نشینی‌ای که جامعه روسیه و موقعیت این کشور در صحنه بین‌المللی را دگرگون خواهد کرد.

در اروپای غربی بورژوازی به تلاشی عظیم برای بالا بردن بارآوری کار و بازسازی سرمایه به نفع سرمایه مولد دست زده است. قدم اول در این سیاست که به صراحت تمام در پلاتفرم جناحهای محافظه کار بیان شده و به عمل درآمده است اقدام برای محدود کردن دخالت دولت در قلمرو اقتصاد و تقویت دامنه عمل سرمایه خصوصی و مکانیسم بازار است. علیرغم تصورات اولیه، تعرض راست جدید یک حرکت تاکتیکی و دوره‌ای نبود و محافظه کاری جدید قادر شد نه فقط گامهای جدی در جهت تقویت بخش خصوصی و انحلال نهادها و شیوه‌های سرمایه داری رفاه بردارد بلکه توانست عملاً موازنه ایدئولوژیک در کشورهای اروپائی را به نفع خود تغییر دهد. سوسیال دموکراسی، مبدع دولت رفاه و مدافع سرسخت دخالت وسیع دولت در تنظیم و کنترل فعالیت اقتصادی، نه فقط در برابر این تحولات بنیادی اقتصادی و ایدئولوژیکی قادر به مقاومت نگردید بلکه عملاً بخش مهمی از پلاتفرم جریان راست را پذیرفت.

در کشورهای تحت سلطه استراتژی توسعه مستقل به بن بست رسید. انقلاب تکنیکی در اروپا و آمریکا و ژاپن بار دیگر معضل قدیمی

توسعه اقتصادی کشورهای عقب مانده یعنی مساله انتقال تکنولوژی و کمبود سرمایه را برجسته کرد. ایده های ناسیونالیستی مبتنی بر توسعه اقتصادی پرمبنای جایگزینی واردات و اتکاء به تکنیک های کاربر بومی بیحاصل از آب درآمد. شکاف میان کشورهای صنعتی با کشورهای توسعه نیافته عمیق ترشد. فقر، قحطی و بدهی به خصلت مشخصه بخش اعظم کشورهای تحت سلطه تبدیل شده است تا حدی که ناتوانی کشورهای وام گیرنده از پرداخت دیون خود به موسسات مالی بین‌المللی به تهدیدی برای کل سرمایه‌داری جهانی بدل شده است. نکته قابل توجه اینجاست که کشورهایی نظیر موزامبیک، آنگولا و حتی ویتنام که جنبش های آزادی بخش و ضدامپریالیستی، با افق دولت گرایی اقتصادی و با حمایت شوروی در آنها بقدرت رسیده اند از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. استراتژی توسعه اقتصادی ملی، چه در شکل محافظه کارانه و طرفدار غرب و چه در شکل رادیکال آن به شکست انجامیده است. در این میان کشورهای تازه صنعتی در شرق آسیا، که الگوی توسعه در آنها با معیارهای مکاتب ناسیونالیستی توسعه در دو دهه قبل قطعا امپریالیستی و وابسته لقب میگرفت، تجربه متفاوتی را از سر میگذرانند و از نرخ رشد بالا و مداومی برخوردار بوده‌اند. تولید صنعتی در این کشورها، که بخش خصوصی و سرمایه‌خارجی در آنها از آزادی عمل وسیعی برخوردار است، به سرعت گسترش یافته است و بطور قطع از دور باطل توسعه نیافتگی خارج شده‌اند. به این ترتیب همراه با ورشکستگی مدل های قدیمی توسعه، الگوی توسعه امپریالیستی و متکی به سرمایه غربی در میان بورژوازی کشورهای تحت سلطه مقبولیت بیشتری یافته است.

با توجه به این روندها سران بورژوازی اروپا هم اکنون پیروزی

بازار بر دولت را اعلام کرده‌اند. مدافعان سابق مدل‌های متنوع اقتصاد دولتی عقب نشسته‌اند. جناح راست بورژوازی منسجم و جناح چپ در هم ریخته و در پی بازسازی میانی برنامه‌ای و سیاسی - ایدئولوژیک خویش است. افق جدید جناح چپ بورژوازی هرچه باشد، از هم اکنون مسلم است که دولت و اقتصاد دولتی مکان سابق را در آن نخواهد داشت.

ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی بحران

شکست افق اقتصاد دولتی ضربه‌ای مهلک بر پیکر سوسیالیسم بورژوائی زمان ما و همه شاخه‌ها و فرقه‌های آن است. تنزل دادن سوسیالیسم به اقتصاد دولتی و تلاش برای فائق آمدن به تناقضات سرمایه داری به کمک دخالت دولت در اشکال مختلف، محتوای واحد کل سوسیالیسم غیر پرولتری، از رویزیونیسم روسی و تروتسکسیم تا سوسیال دموکراسی و کمونیسم اروپائی و مائوئیسم و خلق گرایی است. امروز این محتوای واحد است که بی‌اعتبار اعلام شده است. روش و دورنمایی که قرار بود رفع کننده تناقضات سرمایه داری موجود باشد خود بارشد این سرمایه داری به تناقض رسیده است و توسط رقابت و بازار به حاشیه رانده میشود. این پیدایش یک بحران عمیق هویتی و سیاسی را برای این جریانات اجتناب ناپذیر میکنند. اوضاع چین و شوروی، استیصال سوسیال دموکراسی، و اوضاع ناپسامان جنبش‌های آزادیبخش و دولت‌های به اصطلاح رادیکال در کشورهای تحت سلطه،

هم اکنون براین بحران دلالت میکنند. این سوسیالیسم قطب نمای اقتصادی خود و همراه آن کل فراخوان اجتماعی خود را از دست داده است. فاقد افق، راه حل، آلترناتیو و حتی تمایل برای قرار گرفتن در موضع قدرت است. ترقی خواهی و "انقلابی گری" این سوسیالیسم با از کف رفتن مدل اقتصاد و نظام اجتماعی متکی به دولت بیمعنا و ورشکسته شده است. این جریان حتی در مبارزه برای اصلاحات فاقد یک خط مشی و جهت گیری تعریف شده است و بناگزیر عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی و ایجاد آلترناتیو اقتصادی را ترک میکند و به گروه فشاری برای تعدیل عملکرد سرمایه داری موجود در راستای حقوق بشر، حفظ محیط زیست و صلح تنزل مییابد. سوسیالیسم بورژوازی دیگر سوسیالیسمی فاقد آرمان اجتماعی و لاجرم فاقد فراخوان سیاسی خواهد بود. این معضل خود را به اشکال مختلف در سرنوشت احزاب اردوگاه شوروی، سوسیال دموکراسی و خلق گرایی شبه سوسیالیستی در کشورهای تحت سلطه آشکار میکند.

بحران اتحاد شوروی همانطور که گفته شد دارای یک ریشه عمیق اقتصادی است. با گورباچفیسیم دایره شکست آنچه بورژوازی در روسیه تحت عنوان "سوسیالیسم در یک کشور" به انقلاب کارگری تحمیل کرد کاملاً تکمیل میشود. سرمایه داری دولتی در اواخر دهه بیست تحت فشار مضایق اقتصادی، بی افقی اقتصادی اردوی کمونیسم و فشار ناسیونالیسم روسی، به عنوان محتوای اقتصادی انقلاب پرولتری به طبقه کارگر تحمیل شد. آرمان مالکیت اشتراکی و لغو کارمزدی، این اجزاء تفکیک ناپذیر سوسیالیسم انقلابی مارکس، به ملی شدن سرمایه ها و برنامه ریزی دولتی تولید سرمایه داری تنزل یافت. این روش اقتصادی

عملاً امکان داد تا روند انباشت اولیه به سرعت در روسیه به فرجام برسد و زیرساخت اقتصادی و صنعتی با شتاب ایجاد گردد. توهّم به سوسیالیستی بودن نظام جدید، سازش‌های الگوی موجود با آزادی عمل بیشتر کارگران طی پروسه کار، وجود منابع عظیم نیروی انسانی در روستاها و پتانسیل اقتصادی عظیم کشور پهناور روسیه امکانات رشد سریع اقتصادی را فراهم مینمود. اما با پایان این دوره از انباشت و رشد، مدل اقتصادی سرمایه داری دولتی کارآئی خود را از دست میدهد. سرمایه داری پیشرفته مستلزم ارتقاء دائمی بارآوری کار از طریق کاربست تکنیک مدرن، گسترش تنوع تولید برای رفع نیازهای ناشی از افزایش درآمد ملی، وجود یک مکانیسم کارآمد برای توزیع محصولات، پیش بینی و محاسبه نیازها، افزایش مرغوبیت کالاها و جابجائی سرمایه به عرصه های سودآورتر است. در سرمایه داری مدل غربی رقابت و بازار این ملزومات را تامین میکنند. در سرمایه داری مدل شوروی "برنامه" و تصمیمات اداری بار اصلی ایفای این نقش را برعهده داشته‌اند. چنین سیستمی نمیتواند پاسخگوی نیازهای یک سرمایه داری پیشرفته و معضلات متنوع آن باشد. از اینرو درست در دوره‌ای که کشورهای سرمایه داری متکی به بازار سریعاً نتایج انقلاب تکنیکی را جذب میکنند، اقتصاد شوروی به رکود بیسابقه‌ای دچار میگردد. این رکود دیگر نمیتواند با اعمال فشار به طبقه کارگر، افزایش شدت کار و یا افزایش کمی عرضه نیروی کار برطرف گردد. اقتصاد شوروی ناگزیر به یک تغییر ساختاری بنیادی در جهت آزاد گذاشتن مکانیسم بازار و لغو محدودیتهائی است که سیستم سیاسی و اداری در این کشور بر حرکت آزادانه سرمایه تحمیل کرده‌اند. این دیگر یک تغییر ریل اقتصادی صرف نیست؛ بلکه

چرخشی در تمام زمینه ها، در اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی را ایجاد میکند. جریان گورباچف پرچمدار این چرخش است. ماحصل نهائی این چرخش اضمحلال سوسیالیسم اردوگاهی، نه فقط در شوروی بلکه در سطح بین‌المللی و تغییر تناسب قوا میان اردوگاههای امپریالیستی خواهد بود. بحران احزاب اردوگاهی هم اکنون اوج گرفته است. مدل اقتصادی، استراتژی سیاسی و تاکتیکهای عملی و دستگاه ایدئولوژیک این جریانات ورشکسته اعلام شده است. تاریخ سیاسی و شعارها و شیوه هایشان یکی پس از دیگری از درون صفوف خودشان زیر سوال قرار میگیرد. ائوریت‌های نظری و سیاسی شان بی اعتبار میشوند. بازسازی یک اردوگاه رویزیونیستی درحالی که این جریان در مرکز خود مداوما در جریان کاهش اختلافات و تفاوت‌های اقتصادی و سیاسی با غرب است بسیار نامحتمل بنظر میرسد. هرچند در کوتاه مدت وجهه گورباچف‌یسم در نزد لیبرالیسم بورژوائی میتواند سیر تخریب سریع احزاب اردوگاهی را کند نماید، نهایتا گریزی از این عاقبت وجود نخواهد داشت.

موقعیت سوسیال دموکراسی به وخامت جریانات طرفدار شوروی نیست. روند بازسازی ایدئولوژیک و سیاسی سوسیال دموکراسی اروپا هم اکنون در جریان است. مولفه اصلی در این روند دوری این جریان از جنبش کارگری و جنبش اتحادیه‌ای در جستجوی کسب پایه اجتماعی وسیع تر در میان اقشار میانه حال جامعه است. هرچند تبدیل سوسیال دموکراسی به یک جریان حکومتی در کشورهای نظیر آلمان و انگلستان در آینده نزدیک نامحتمل بنظر میرسد، این جریان بعنوان یک اپوزیسیون قوی و عاملی برای تعدیل وجوه افراطی سیاست‌های راست بورژوازی به بقا خود ادامه خواهد داد. اما همین نیز تنها با چرخش بیشتر به

راست و صراحت بخشیدن به جدائی این جریان از تمایلات و سیاست‌های کارگری و سوسیالیستی همراه است.

در کشورهای تحت سلطه تحولات اخیر اثرات مهم و تعیین‌کننده‌ای بر جریان‌های اعتراضی و اپوزیسیونی خواهند داشت. با بی‌اعتباری دولت‌گرائی و ورشکستگی اتوپی سرمایه‌داری مستقل ناسیونالیسم رادیکال و پوپولیستی از هرنوع محتوای عملی خالی میشود. هم‌اکنون تغییر مسیر جنبش‌های اعتراضی در کشورهای تحت سلطه در جهت انطباق با منافع غرب کاملاً مشهود است. حرکت‌های قانون‌گرا و مسالمت‌جویانه، که آینده خود را در کسب امتیازاتی، عمدتاً در جهت لیبرالیزه شدن روبنای سیاسی و حمایت اقتصادی غرب، جستجو میکنند جایگزین "ضد امپریالیسم" قهر آمیزی میگردند که بر جنبش‌های اپوزیسیونی این کشورها در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ تسلط داشت. کنار کشیدن شوروی از حمایت از مبارزات قهرآمیز ضد آمریکائی و بی‌الترناتیوی بلوک شوروی از نظر اقتصادی و کمک به توسعه اقتصادی این کشورها این روند را تشدید کرده است. پوپولیسم رادیکال و سوسیالیسم خلقی در کشورهای تحت سلطه به پایان راه خود رسیده و فاقد افق و آلترناتیو سیاسی و نیروی مادی برای مبارزه است.

در مجموع دوره حاضر شاهد افول رادیکالیسم غیرکارگری و به حاشیه رانده شدن آن است. این پس‌رفت انعکاس مستقیم چرخشی است که در سطح پایگاه اجتماعی این جریان‌ها رخ داده است. منافع بخش‌های مختلف بورژوازی در ارتباط تنگاتنگ تری بهم بافته شده است. الگوهای اقتصادی شرق و غرب، اساساً با تسلیم اولی بهم نزدیک شده است. اقتصاد شوروی و بلوک او در جهت یک ادغام کامل

در بازار جهانی پیش می‌رود و به این ترتیب رقابت بلوک‌های شکل گرفته بر مبنای تقابل این دو الگوی مختلف، جای خود را به رقابت‌های جدید ناسیونالیستی در سطح جهانی می‌سپارد که بر مبنای شکل گرفتن قطب بندی‌های جدید اقتصاد ملی، ژاپن، آلمان، اروپای غربی و کشورهای تازه صنعتی شده قرار می‌گیرند. بورژوازی در کشورهای تحت سلطه آینده خود را در ادغام همه جانبه‌تر در سرمایه‌داری بین‌المللی به رهبری آمریکا و اروپای غربی جستجو می‌کند. هژمونی مدافعان بازار تحکیم شده است. معضل افزایش بارآوری کار منافع کل بورژوازی را در تقابل با طبقه کارگر برجسته نموده است. زمینه‌های اعتراض به اشکال رادیکال و طرح ایده‌های رادیکال از درون خود طبقات حاکم تضعیف شده است. سوسیالیسم بورژوائی و شبه مارکسیسم دقیقاً به دلیل افت نفوذ تمایلات سوسیالیستی در درون اقشار اجتماعی‌ای که پایگاه آن را تشکیل می‌دهد، به ضعف می‌گراید. بورژوازی در کشورهای بلوک شرق، روشنفکران اروپای غربی و تحصیلکردگان و خرده بورژوازی مدرن کشورهای تحت سلطه امید خود را به مدل‌های شبه سوسیالیستی پیشین از دست می‌دهند و به دورنمایی که سرمایه در غرب، با اتکاء به انقلاب تکنولوژیک ترسیم می‌کند متعایل می‌گردند. این تحولی بازگشت ناپذیر است. بحران سوسیالیسم و رادیکالیسم غیرکارگری بحرالی ناشی از چرخش پایگاه اجتماعی این جریانات به راست است.

در سطح سیاسی و پراتیکی رادیکالیسم و سوسیالیسم غیر پرولتری عرصه‌های سنتی فعالیت خود را از دست می‌دهد. افول جنبش اتحادیه‌ای در اروپا، افول جنبش‌های "چپ" دانشجویی، افول جنبش‌های

خلقی "ضد امپریالیستی" در کشورهای تحت سلطه، عرصه عمل سیاسی کمونیسم و سوسیالیسم عملاً موجود را بشدت محدود میکند. همه شواهد دال بر اینست که در سالهای آتی جریانات شبه سوسیالیستی به حاشیه صحنه سیاسی رانده میشوند.

بحران سوسیالیسم بورژوائی اوضاع کل جنبش کارگری و جریانات سوسیالیستی انقلابی را بشدت تحت تاثیر قرار میدهد. انزوای سوسیالیسم بورژوائی و چرخش طبقات میانی به راست در کشورهای صنعتی و تحت سلطه کل جنبش کارگری و مارکسیستی را در موقعیت نامساعدی قرار میدهد. کمونیسم رادیکال موجود تا امروز نتوانسته است عرصه و قلمرو فعالیتی متفاوت از این جریانات بیابد. همان خلق‌ها و روشنفکرانی که پایه سوسیالیسم غیر پرولتری بوده‌اند مخاطبین و موضوع کار اصلی جناحهای رادیکال‌تر و به مارکسیسم نزدیک‌تر را هم تشکیل میداده‌اند. در واقع موجودیت کمونیسم رادیکال از یک جریان انتقادی و گروه فشاری بر رویزیونیسم و سوسیال دموکراسی فراتر نرفته است. پایگاه اجتماعی و موضوع کار مارکسیسم رادیکال دوره ماچندان با سوسیالیسم بورژوائی و پوپولیسم تفاوتی ندارد. بحران این جریانات و افول آنها منتقدین چپ آنها را نیز به انزوا میکشاند و محدود میکند. سمپاتی به ایده‌آل‌های سوسیالیستی و انتقاد سوسیالیستی به جامعه موجود، یا توجه به تجربه شکست خورده آنچه که در اذهان عمومی بهرحال با سوسیالیسم تداعی شده بود، کاهش مییابد و تخطئه چشم اندازه‌های سوسیالیستی و تلاش برای تحقق آن رواج مییابد. نفوذ مارکسیسم در میان روشنفکران کاهش مییابد و حمله به مارکسیسم بعنوان مکتبی که دورانش سپری شده و از بوته آزمایش شکست خورده بدرآمده است

دست بالا پیدا میکند. سوسیالیست بودن و فراخوان انقلاب سوسیالیستی دادن در فضای یاس ناشی از عقب نشینی و انفعال جریانات بورژوا - سوسیالیست دشوارتر میگردد. اوضاع جاری انقباض اجتماعی کل سوسیالیسم تاکتونی، اعم از چپ و رادیکال یا راست و فرمیست، را به همراه میآورد.

کمونیسم کارگری، پتانسیل ها و موانع

تمام تحولات فوق از نظر کمونیسم کارگری تحولاتی دولیه و متناقض اند. بحران جریانات شبه سوسیالیست جنبش کارگری را از رهبری فی الحال موجود آن محروم میکند و بناگزیر به معنای کاهش قدرت عمل طبقه در مبارزه روزمره برای اصلاحات است. از سوی دیگر فرجه برای شکل گیری جریانات کمونیست کارگری در راس جنبش کارگری گشوده میشود. افت جنبش های خلقی طبقات میانی را از عرصه اعتراض به نظم موجود کنار میراند، ولی از سوی دیگر خصلت طبقاتی اعتراض اجتماعی را با شفافیت بیشتری عیان میسازد. ورشکستگی نظری سوسیالیسم بورژوایی اعتبار عمومی مارکسیسم را در سطح جامعه به زیر سوال میبرد و از سوی دیگر امر شکل دادن یک روایت تحریف نشده و رادیکال از تئوری انقلابی مارکس را ساده تر میکند. بسیاری صفوف مبارزه سوسیالیستی را ترک خواهند کرد، و در عین حال سوسیالیسمی که برجای خواهد ماند خصلت کارگری تر و رادیکال تری بخود میگیرد. آنچه باید به آن توجه کرد اینست که در حالی که همه تحولات منفی در

سیر خودبخودی اوضاع بطور اجتناب ناپذیری رخ خواهند داد، تحولات مثبت کلا منوط به پراتیک آگاهانه و نقشه‌مند کمونیسم کارگری است. اما این پراتیکی است که از مجموعه پیش شرط‌های عینی برای موفقیت برخوردار است. رادیکالیسم کارگری به تنها شکل ممکن رادیکالیسم بدل میشود. هیچ زمان چون امروز شرایط برای تبدیل تئوری کمونیسم به یک نیروی مادی اجتماعی فراهم نبوده است. هیچ زمان چون امروز طبقه کارگر به کمونیسم و فقط به کمونیسم نیاز نداشته است. و هیچ زمان چون امروز شرایط مادی برای تبدیل کمونیسم کارگری به زنده‌ترین و قدرتمندترین جریان اعتراضی مهیا نبوده است. رشد و توسعه تولید سرمایه‌داری، قدرت عظیم پرولتاریا در تولید در مقیاس جهانی، ورشکستگی سیاسی تمام جریان‌هایی که کارگران را از انقلاب علیه کل نظم موجود برحذر میداشتند همه گویای پتانسیل عظیم کمونیسم کارگری است.

اما این پراتیک، اسانهای مناسب خود و احزاب مناسب خود را طلب میکند. نقطه ضعف اساسی اینجاست. درحالی که آوار سوسیالیسم غیر پرولتری بر سر همه فرو میریزد، کمونیسم کارگری از کمترین پشتوانه نظری و انتقادی، سنت مبارزاتی، سازمان و کادرها برخوردار است. این مساله‌ای است که توجه عاجل طرفداران این خط مشی را طلب میکند.

www.KetabFarsi.com

سوسیالیسم در جهان امروز: تراژنامه و چشم انداز

سخنرانی در معرفی گزارش اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم

ایرج آذرین

گزارشی که من اینجا عرضه میکنم و متن کتبی‌اش قبلاً در اختیار رفقا قرار گرفته است، عنوان "اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم" را دارد. در وهله اول ممکن است این گزارش بحث عمومی‌ای بنظر آید، یک بحث جهانی خیلی وسیع، و به یک معنا بحثی انتزاعی بنظر بیاید که تنها با چند حلقه واسطه میتواند به وضعیت فعلی خود ما، به وضعیت کنونی حزب کمونیست ایران، وصل شود و قابل نتیجه‌گیری باشد. اما من میخواستم در همین ابتدا بگویم که بحث این گزارش درحقیقت بحث خیلی کنکرتی است که به سرنوشت تک تک ما بعنوان اعضای حزب کمونیست مربوط است، و خیلی مشخص، بدون هیچ حلقه واسطه‌ای راجع به این زندگی سیاسی و این سرنوشت صحبت میکند. از همان پاراگراف اول این مسئله پیداست. گزارش این بحث را مطرح میکند که اگر در کنگره پیش ما از کمونیسم کارگری صحبت کردیم، از

یک انتخاب بین کمونیسم کارگری در یک طرف، و انواع رادیکالیسم طبقات دیگر در طرف دیگر صحبت کردیم، اکنون دیگر چنین انتخابی در بین نیست. یا کمونیسم کارگری هست، یا در طرف دیگر فروپاشی هر نوع رادیکالیسمی و قرار گرفتن در متن لیبرالیسم و فرمیسم. به این دلیل من فکر میکنم این گزارش درحقیقت راجع به مهمترین مسئله‌ای که رویاروی حزب کمونیست ایران قرار دارد صحبت میکند.

البته لازم است که از لحاظ نظری خیلی از بخشهای این گزارش باز شوند. این کاری است که نشریات ما باید حتما بعدا انجام دهند. طبعاً من اینجا نمیتوانم چنین کاری کنم، و تنها روی چند محور مکتبی میکنم و توجه رفقا را به آنها جلب میکنم. یکی از نکاتی که اشاره به آنها لازم است، اینست که این گزارش موقعیت کمونیسم را در سطح بین‌المللی از برخورد به انواع سوسیالیسم بورژوائی و واقعیت اضمحلال آنها نتیجه میگیرد. برآستی چرا وقتی ما راجع به موقعیت کمونیسم می‌خواهیم صحبت کنیم (و تاکید هم میکنیم که این بحث فوراً راجع به سرنوشت امروز ماست) باید اینکار را با دقت شدن در وضعیت انواع سوسیالیسم بورژوائی انجام دهیم؟ دلیل آن روشن است. برای اینکه در دنیا کمونیسم، سوسیالیسم، و مارکسیسم به‌رحال با این جریانات تداعی شده. شاخه‌های رادیکالی که در طول تاریخ شان از این جریانات منشعب شده (کمونیسم چپ، تروتسکیسم و غیره) حتی اینها نیست که در جهان امروز بطور واقعی، یعنی در سطح اجتماعی، پرچمدار کمونیسم و سوسیالیسم شناخته میشوند. بلکه همان انواع سوسیالیسم‌های بورژوائی، که در این گزارش به آنها اشاره شده، هست که با کمونیسم تداعی شده‌اند. هر سرنوشتی که اینها دچارش بشوند

طبقاً گریبان جناح چپ شان را نیز خواهد گرفت، و آن جریانات رادیکال انشعابی در عمل چیزی جز جناح چپ یا گروه فشار بر همین جریانات اصلی سوسیالیسم بورژوائی نبوده‌اند. سرنوشت مکاتب رادیکال سوسیالیستی موجود نیز با سرنوشت اینها گره خورده است. کافی است نگاهی به دنیای بیرون بیاندازیم تا ببینیم چه در چپ ایران و چه در سطح جهانی چگونه این تحولاتی که این گزارش از آنها صحبت میکند (تحولات در شوروی، در کشورهای متروپل، و در کشورهای تحت سلطه) و خصوصاً تحولات متناظر با اینها در جریانات سوسیالیسم بورژوائی، چگونه صف بندی اپوزیسیون همهء کشورها را تغییر داده، چگونه بافت سیاسی شان را تغییر داده، و چگونه اساساً هویت و هدفشان را به زیر سؤال برده است. نگاهی به اپوزیسیون امروز ایران کافیهست تا ببینیم از اکثریت فدائی و طیف پرو روس گرفته تا پوپولیستهای دوران گذشته و کسانی که امروز معتقد به "بحران مارکسیسم" شده‌اند، چگونه همگی در مقابل این تحولات مقهور میشوند. همهء اینها باید این تحولات را تبیین کنند و در رابطه با این تحولات وضعیت خود را نیز مجدداً تعریف کنند. ما هم از این قضیه مستثنی نیستیم.

حزب ما خودش از بستر همین انواع سوسیالیسم بورژوائی، حال با نقد آن، بیرون آمده و رشد کرده. بطور مشخص حزب ما از دل رادیکالیسم چپ ایران و با نقد آن بوجود آمده. هویت ما در تمایز و ضدیت با رادیکالیسم چپ ایران، یعنی ناسیونالیسم چپی که در قالب سوسیالیسم عرضه میشد، بوده است. تمایز با چیزی که خود اکنون زوال پیدا میکند دیگر مشخص کننده و هویت بخش نمیتواند باشد. از زاویه دیگری نیز مساله برای ما اهمیت دوچندانی پیدا میکند.

همه آن اشعاعات رادیکال از بسترهای اصلی سوسیالیسم مدعی تعلق به یک گرایش جهانی شده‌اند. بوردیگست ها، تروتسکیست ها، مائوئیست ها، و غیره بالاخره یک روایت جهانی و یک مکتب جهانی برای خود ساختند. ولی گسست ما از چپ رادیکال ایران تا این حد پیش رفت که یک تبیین جهانی بدهد و مدعی شاخه‌ای از کمونیسم در سطح جهانی باشد، که در تقابل یا جریانات اصلی سوسیالیسم ادعا کند که کمونیسم اصلاً میراث جهانی من است که این دیگران به یغما برده‌اند. بنابراین ما خودمان را با گسست هنوز به فرجام نرسانده‌ای می‌شناسانیم.

در کنگره دوم ما اتفاقی که افتاد این بود که یک اندیشه‌ای خودش را طرح کرد و مدعی شد که حزب کمونیست ایران میتواند این گسست را به سرانجام برساند، میتواند بر پایه‌های نوینی قرار بگیرد، و میتواند خودش را متعلق به یک جریان جهانی و تاریخی و بسیار قدیمی بداند: کمونیسم کارگری. به این ترتیب کمونیسم کارگری در برابر حزب قرار گرفت، خطی که میتواند این پروسه گسست را کامل کند، پایه‌های حزب را از پیشا - تاریخ خودش، از آن دوره‌ای که از دل انواع سوسیالیسم‌های بورژوائی بدنیا می‌آید، بکند و بر مبانی جدیدی قرار دهد. (مبانی "جدید"، از نظر طول عمر حزب ما، و گره در حقیقت بر آن مبانی اصلی که کمونیسم از بدو پیدایش خود در طول تاریخ مبارزات کارگری، و نزد مارکس بر آن قرار داشته.)

ولی واقعیت اینست، و این هم از گزارش حاضر و هم از سایر گزارشهایی که به کنگره تقدیم شده پیداست، که این طور نبوده که کمونیسم کارگری یا طرح شدنش در یک کنگره جاگیر شود، اکنون حزب ما

بر بستر کمونیسم کارگری قرار داشته باشد، و بتواند ادعا کند که انواع دیگر سوسیالیسم دچار بحران هستند و من بر کمونیسم کارگری ایستاده‌ام و حقانیتم و نیرویم از این تحولات و تغییرات در سوسیالیسم‌های بورژوائی آشکارتر و بیشتر میشود. این واقعیت ندارد، هنوز این اتفاق نیافتاده است. بنابراین من میخواهم نتیجه بگیرم که بحث و تحلیل سرنوشت انواع سوسیالیسم بورژوائی در سطح جهانی، درحقیقت برای ما و برای این گزارش شیوه‌ای است برای تاکید مجدد بر کمونیسم کارگری، برای سوق دادن هرچه بیشتر حزب به اخذ کمونیسم کارگری و قرار گرفتن در این سنت. این نکته اولی بود که میخواستم اشاره کنم که چرا وقتی راجع به موقعیت بین‌المللی کمونیسم میخواهیم صحبت کنیم باید سرنوشت سوسیالیسم‌های بورژوائی را بررسی کنیم تا بفهمیم که اتفاقی که برای آنها پیش می‌آید بر ما تاثیر میگذارد. و ما نمیتوانیم سرنوشتی جدا از آنها داشته باشیم، مگر اینکه تماما در سنت کمونیسم کارگری جا بگیریم. مضمون‌های که جریان‌ات سوسیالیسم بورژوائی دچارش میشوند، گریبان جناح چپ و رادیکالترین جناح چپ آنها را نیز میگیرد. پس کافی نیست که چپ‌ترین جریان‌ات موجود کمونیستی بوده باشیم، باید از اساس چیز دیگری شویم.

سوسیالیسم‌های بورژوائی

من در صحبتم به "دو روند تعیین کننده" ای که گزارش اشاره میکند نمی‌پردازم، میخواستم نکاتی در باره سوسیالیسم بورژوائی

یگویم. اول اینکه این لفظ سوسیالیسم بورژوائی که بکار میگیریم یک ناسزا نیست. برجسبی نیست که به مکاتبی که دوست نداریم میزنیم. حتی بدوا یا اعتقادات مکتبی اینها سر و کار نداریم تا، مثلا به این دلیل که آنها در آنچه مارکس گفته تجدید نظر کرده‌اند، اینرا به معنای دور شدن از پرولتاریا بگیریم. بلکه اصطلاح سوسیالیسم بورژوائی را به معنای اجتماعی کلمه، به معنای کاملا واقعی کلمه، برای این جریانات بکار میبریم. به اینها میگوئیم سوسیالیسم های بورژوائی برای اینکه در عمل جنبش طبقات غیرکارگر، جنبشهای مختلف بورژوازی بوده‌اند که در قالب سوسیالیسم عرضه شده‌اند. اینها جنبش طبقاتی غیر از طبقه کارگر، و برای اهداف دیگری، و نه درهم شکستن سرمایه‌داری، بوده‌اند. در مائیفست کمونیست، وقتی مارکس کمونیسم خود را طرح میکند، همانجا انواع سوسیالیسم غیرکارگری را نیز برمی‌شمارد. اینها انواع سوسیالیسم غیرکارگری‌ای بوده‌اند که در آن دوره وجود داشته‌اند و طبیعی است که سوسیالیسم کارگری مارکس باید خودش را در تقابل و تمایز با آنها تعریف میکرد. مارکس آنجا از سوسیالیسم فئودالی، سوسیالیسم بورژوائی، و سوسیالیسم خرده بورژوائی صحبت میکند، و اینها مکاتب و جنبشهای اجتماعی‌ای بودند که در آن عهد وجود داشتند و طبعا بر پراتیک اجتماعی طبقات مختلف تاثیر می‌گذاشتند. سوسیالیسم های بورژوائی‌ای که ما امروز از آنها صحبت میکنیم آنها نیست که مارکس برشمرده. قرن بیستم شاهد پیدایش انواع معینی از سوسیالیسم بورژوائی بوده و امروز در آخر قرن بیستم ما شاهد افول این انواع سوسیالیسم بورژوائی هستیم. (همانطور که میتوان تاریخ را مطالعه کرد و دید که چگونه آن سوسیالیسم فئودالی زمان مارکس، با

رشد سرمایه‌داری پایه مادی‌اش را از دست داد و بعداً زوال پیدا کرد. در قرن بیستم نیز همین اتفاق افتاده است. انواع سوسیالیسم‌های بورژوازی پیدا شده‌اند و اکنون در برابر چشمان ما دوره اضمحلالشان فرا رسیده است. میتوان اینها را به شکل‌های مختلف دسته‌بندی کرد. برای سهولت کار و درجهت انطباق با گزارش حاضر، من به سه دسته اشاره میکنم. دسته اول سوسیال دموکراسی، دسته دوم سوسیالیسم اردوگاه شوروی یا چیزی که به "رویزیونیسم روسی" مشهور است، و دسته سوم سوسیالیسم خلقی یا درحقیقت ناسیونالیسم چینی که در قالب سوسیالیسم در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جریان داشته است. اینها سه جریان اصلی و سه مکتب مسلط سوسیالیسم در قرن بیستم بوده‌اند. هیچیک از اینها نایب‌دی سرمایه‌داری را هدف نداشته‌اند، بلکه هر سه تغییر و تعدیل‌های معینی در سرمایه‌داری را تعقیب کرده‌اند. هر سه درجه‌ای تعدیل در توزیع ثروت، و درجه‌ای تنظیم سرمایه‌داری را عاملی میدانند که باعث میشود همین شیوه تولید بدون بحران و بن بست کار کند و خیرش به همه طبقات اجتماع برسد. و هر سه در این اشتراک دارند که درجه‌ای از دخالت دولت در عملکرد اقتصادی سرمایه‌داری، در بازار سرمایه‌داری، را برای تنظیم سرمایه‌داری و از بین بردن عواقب نامطلوب آن لازم می‌شمرند. درحقیقت اینها انواع جنبشهای سرمایه‌داری دولتی بوده‌اند.

اینجا فرصت زیادی نیست که وارد پروسه تاریخی تکوین و تکامل این جریان‌ات شویم، تنها به اختصار تمام در مورد هر یک اشاره‌ای میکنیم. در مورد دسته اول، یعنی جریانی که اساساً با سوسیال

دمکراسی تداعی میشود، روشن است که این جریان‌ی است که عمدتاً در کشورهای متروپل سرمایه‌داری، در سرمایه‌داری‌های پیشرفته صنعتی جهان غرب غالب بوده. تاریخ پیدایش اجتماعی این جریان روشن است. با رشد سرمایه‌داری از اوایل قرن بیستم این جریان شکل میگیرد. بیان نظری و برنامه اجتماعی سیاسی‌اش نیز کاملاً شناخته شده است: سرمایه‌داری رشد کرده و انحصارات سرمایه‌داری پیدا شده، دخالت دولت لازم است تا کنترل این نیروهای مولده عظیم را بدست بگیرد، از ریخت و پاش مکانیسم بازار و هرز رفتن منابع در رقابت جلوگیری کند. کافی است طبقه کارگر، با استفاده از دمکراسی پارلمانی که وجود دارد، بتدریج در پارلمان قویتر شود تا بتواند همین انحصارات را در کنترل دولت قرار دهد و اقتصاد را به نفع خلق یکار بیاندازد. این همان "سرمایه‌داری دولتی‌ای است که در خدمت خلق قرار میگیرد." این استراتژی این جریان برای رسیدن به سوسیالیسم است. مشخصاً سوسیال دمکراسی همین استراتژی را به شیوه تدریجی و گام بگام دنبال میکند. بتدریج ملی کردن صنایع، بتدریج ادغام کردن رشته‌های مشابه، بتدریج نرخ مالیات را تصاعدی بالا بردن، و از این قبیل. همانطور که گزارش نیز اشاره میکند، پس از ختم جنگ جهانی دوم، مسأله نقش دولت در اقتصاد کشور و ضرورت دخالت او در اقتصاد بخصوص در اروپای غربی خیلی جا میافتد. آنچه به اقتصاد "کینزی‌مشهور است دخالت دولتی را برای تنظیم مکانیسم سرمایه و برای جلوگیری از رکود و بحران اقتصادی را تماماً به اندیشه غالب تبدیل میکند. "دولت رفاه" ایدئولوژی غالبی میشود که این شعبه از سوسیالیسم بورژوازی پرچم آنرا بدست میگیرد. "دولت رفاه" یعنی

نوعی رشد سرمایه‌داری که اگر کنترل شود، اگر زیر نظر حزبی که با اتحادیه‌ها پیوند دارد قرار داده بشود، میتواند هیچیک از تناقضات سرمایه‌داری را ببار نیاورد، و با رشد مداوم و بدون "عوارض نامطلوب" اجتماعی، مثل بیکاری، همه چیز را به خیر و خوشی ادامه دهد.

اشاره کردم که این جریان عمدتاً در کشورهای مترویل حضور داشته، هرچند در دیگر کشورها نیز انعکاس داشته است. این جریان تنها به سوسیال دموکراسی و احزاب سوسیالیست رسمی محدود نبوده، بلکه اوروکمونیسم و احزابش، و اغلب احزاب سنتی پروموسکو در مترویل بنا به عملکردشان در همین جریان قرار میگیرند. حتی عمده انشعابات رادیکال از بسترهای اصلی سوسیالیسم نیز، مثلاً گروه‌بندیهای مختلف تروتسکیست در اروپا، جز جناح چپ این جریان چیزی نیستند. "سوسیالیسم" نزد همه اینها همان چیزی است که به اختصار اشاره کردم، و چیزی که آنها را بعنوان احزاب جدائی از یکدیگر تفکیک میکند. دل‌بستگی و هم‌پیمانی‌های جهانی‌شان، بلوک شرق و غرب و سیاستهای مختلف بین‌المللی بوده، باضافه اینکه تاکتیکهای مختلفی برای رسیدن به همان هدف واحد سرمایه‌داری دولتی در کشور خود را تعقیب میکرده‌اند. بطور مثال احزاب پروموسکو برای دوره‌هایی (و نه همیشه) چپ‌تر از سوسیال دموکراتها بودند، به این معنا که خواهان این بودند همان برنامه ملی‌گرن‌ها و مالیات‌بستن‌ها و برنامه‌ریزی‌های سوسیال دموکراسی با سرعت بیشتری و در سطح وسیعتری انجام گیرد. یا مدام از تروتسکیست‌های اروپائی می‌شنوید که در فرانسه سوسیالیست‌ها "خیانت" کردند، در بریتانیا حزب کارگر به برنامه‌اش

عمل نکرد، پیگیر نیست، و جز اینها. (آدم وقتی کسی را میتواند به "خیانت" محکوم کند که بدوا در زمینه آرمان مشترک با او توافق کرده باشد.) بنابراین مساله "رادیکال" بودن، "چپ تر" بودن و غیره، در احزاب مختلف این شاخه از سوسیالیسم بورژوائی، بطور واضحی برمیگردد به سرعت عمل در اجرای برنامه واحد و افق اجتماعی واحد این جریان.

شاخه دیگری از سوسیالیسم بورژوائی که در قرن بیستم بسیار مهم بوده، آن جریانی است که بر مبنای شکست انقلاب کارگری در شوروی شکل گرفت و اکنون در سطح جهانی با احزاب طرفدار شوروی مشخص میشود. راجع به این جریان ما در آثار دیگرمان تقریبا به تفصیل صحبت کرده ایم و نظراتمان را مشخصا در آنجا نوشته ایم. اینست که من سرعت از روی آن میگذرم. تجربه صنعتی کردن کاپیتالیستی شوروی در آخر دهه بیست قرن حاضر، یعنی وقتی که انقلاب کارگری شکست میخورد، پایه مادی ایجاد این شاخه از سوسیالیسم بورژوائی شد. ساختن نوعی سرمایه داری دولتی، یعنی ملی کردن تقریبا همه سرمایه ها، تمرکز بسیار بالا و برنامه ریزی اقتصادی، و از این طریق هدف رشد دائمی اقتصادی را تضمین کردن، منلی شد برای رشد اقتصادی (علی العموم) در بسیاری از کشورها، بخصوص در کشورهای تحت سلطه و، از نظر توسعه سرمایه داری، عقب مانده، و حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری متروپل. این رادیکالترین روایت از سرمایه داری دولتی است که سوسیالیسم بورژوائی میتواندست به آن دست پیدا کند. محتوای این سوسیالیسم بورژوائی همچنان رشد اقتصاد ملی است. حتی در کشورهای متروپل احزاب هوادار اردوگاه

شوروی در قبال دولتهای آنجا همواره از این زاویه انتقاد داشته‌اند که سیاست این دولتها به ضرر اقتصاد ملی است. انتقاد اینها کلاً انتقادی از زاویه منافع سرمایه ملی است. در کشورهای تحت سلطه وجوه اشتراک این جریان یا ناسیونالیسم کاملاً روشن است. محتوای افق و برنامه این جریان در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم (با وجود جنبه‌هایی نظیر قضیه نفت شمال و طلاهای ایران و غیره در احزابی از نوع حزب توده) عبارت از اینست که مدل مناسب برای رشد اقتصاد مملکت قطع رابطه با امریکا و بلوک غرب و نزدیک شدن به بلوک شوروی را ایجاب میکند. تمام "سوسیالیسم" اینها در این ادعا خلاصه میشود که این مدل رشد، تولید را افزایش میدهد و مملکت را از فقر بدر میبرد. روشن است که محتوای این سوسیالیسم بورژوائی نیز همچنان انباشت سرمایه، یا بهتر بگوئیم شکل معینی از انباشت سرمایه، و در کل نوع معینی از رشد سرمایه ملی است. همانطور که گفتم در کارهای دیگرمان به این مساله مفصلتر پرداخته‌ایم.

شاخه مهم دیگر از سوسیالیسم بورژوائی در این قرن سوسیالیسم خلقی است که بخصوص در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم رواج داشته است. از همان دهه ۳۰، با برقرار شدن سرمایه‌داری دولتی در شوروی، گرایش سوسیالیسم خلقی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم شکل میگیرد. ولی خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم، با فرا رسیدن دوره استعمار زدائی، استقلال دادن به مستعمرات یا استقلال گرفتن مستعمرات در پی جنگهای آزادیبخش در سالهای ۵۰ و ۶۰ این موج بالا میگیرد. مساله کسب استقلال از دولتهای امپریالیستی و استعمارگر، همراه خود مساله رابطه اقتصادی با

امپریالیستها را نیز طرح میکرد.

برای کشورهایی که از چنگال استعمار رها میشدند و دولت ملی خود را تشکیل میدادند، یا کشورهای توسعه نیافته‌ای که پیشتر استقلال گرفته یا هیچوقت مستعمره نبودند، معضل توسعه اقتصاد ملی بلافاصله مطرح میشود. واقعیت عظیم در کشورهای موسوم به جهان سوم عقب ماندگی بود. فقر بیداد میکرد و اکثریت جمعیت در وضعیت دهقانی بسر میبرد. مسأله توسعه اقتصادی بلافاصله مسأله رابطه اقتصادی با نظام و دولتهای امپریالیستی را مطرح میکرد. عقب ماندگی عمومی این کشورها و فقدان رشد صنعت در آنها به این میدان میداد تا بورژوازی که طبیعا خواهان گسترش مناسبات سرمایه‌داری و رشد صنعت بود، آرمانهای خودش را در این قالب فرموله کند که پیشرفت مملکت در گرو رشد سرمایه اوست، و به این منظور باید موقعیت سرمایه داخلی در برابر سرمایه‌های امپریالیستی تقویت شود. راه از میان بردن این فقر عظیم هم چیزی جز بسط سرمایه‌داری (داخلی) نیست. اگر فقر وجود دارد به این علت است که کلاً کشور فقیر است. پس برای غنی شدن کشور لازم است چرخ صنایع بحرکت درآیند و تولید افزایش یابد. تمام محتوای "سوسیالیستی" این جریان درحقیقت وعده غلبه بر این فقر وسیع عمومی از طریق رشد سرمایه‌داری داخلی است. سوسیالیسم خلقی مدعی بود که این عملکرد سرمایه‌های امپریالیستی و ساختار سرمایه‌داری "وابسته" است که مانع از رشد سرمایه‌داری، (یا مانع از بهره‌مند شدن مردم از رشد سرمایه‌داری) میشود، و گرنه رشد سرمایه‌داری ملی قاعدتاً برای همه اقشار و طبقات خلق مفید است. مدعی بود که رژیم استبدادی‌ای که در این کشورها بر سر کار

است برای جلوگیری از همین عملکرد عام‌المنفعه سرمایه ملی دیکتاتوری را برقرار میکند. رژیم استبدادی پاسدار سرمایه امپریالیستی است، و کارگر و بورژوازی هموطن میباید باهم این سلطه خارجی را براندازند و گوئی بعد دمکراسی نیز فرا میرسد.

روشن است که این سوسیالیسم خلقی چیزی جز انعکاس سنتهای ضداستبدادی و ضدامپریالیستی بورژوازی این کشورها نبوده، ضدامپریالیسمی که درحقیقت از زاویه رقابت دو سرمایه، یکی سرمایه داخلی و یکی سرمایه امپریالیستی است، و ضداستبدادش هم درحقیقت وعده دمکراسی همراه با رشد سرمایه‌داری ملی است. روشن است که چرا میباید سوسیالیسم خلقی را نوعی از سوسیالیسم بورژوائی برشمرد. محتوای آن چیزی جز رشد سرمایه‌داری نبوده، افق و منافع طبقه معینی غیر از کارگر را تبیین نمیکرده، و کلا حرکت و جنبش طبقه دیگری بوده است. (ما اساساً با نقد سوسیالیسم خلقی بود که شناخته شدیم، و نقد جوانب این جریان در کارهای اولیه‌مان به تفصیل وجود دارد و لزومی به تکرار آنها نیست.)

تفاوت همه این انواع سوسیالیسم بورژوائی با سوسیالیسم مارکس کاملاً روشن است. اطلاق سوسیالیسم بورژوائی به اینها هم به لحاظ محتوای طبقاتی که دارند و هم در اهداف اقتصادی و اجتماعی‌ای که تعقیب میکنند بیان کاملاً دقیقی است. تفاوت اینها با سوسیالیسم مارکس که نقطه حرکت اجتماعی‌اش طبقه کارگر است در همه سطوح دیده میشود. از سطح ایدئولوژی گرفته تا سطوح اقتصادی و سیاسی. همانطور که اشاره کردم سایر خرده مکتب‌های دیگر، یا باصطلاح مکاتب چپ رادیکال صرفاً گروه فشاری بودند به همین جریانات اصلی. تاریخاً

از همینها نشات گرفتند و در محتوای طبقاتی و در اهدافشان هیچوقت از آنها نگسستند. چپ رادیکال تنها از نظر تاکتیکی در چپ اینها قرار میگرفت. تاکیدشان بر "مسلحانه" بود، بر پافشاری بر "سرنگونی" رژیم حاکم و نظایر این. چپ رادیکال حاشیه چپ سوسیالیسم های بورژوائی بوده.

اما اینها هیچکدام نکات تازه این گزارش نیستند، نکته مهمی که گزارش به آن پرداخته اینست که افول قطعی این انواع سوسیالیسم بورژوائی فرا رسیده است.

افول سوسیالیسم بورژوائی

ما تا قرن بیست و یکم دهه بیشتر فاصله نداریم و این انواع سوسیالیسم بورژوائی در همین قرن می میرند و دفن میشوند. در قرن آتی، حتی در دهه آخر همین قرن نیز، اینها را دستکم در شکل "سوسیالستی" فعلی، نخواهیم داشت. گزارش اشاره میکند که چطور رشد عظیم سرمایه داری و تحولات و انقلاب تکنولوژیکی که واقع شده، پایه مادی زوال سوسیالیسم های بورژوائی را میسازند. گزارش اشاره میکند که رشد عظیم نیروهای مولده تحت مناسبات سرمایه داری حاضر، موجب شکست مدل سرمایه داری دولتی در قبال بازار است. سرمایه داری دولتی، همانطور که گفتم، هسته اصلی همه انواع سوسیالیسم بورژوائی قرن حاضر بوده است. شکست جنبش سرمایه داری دولتی در کشورهای مترویل بسیار مشخص است. قرار بود دخالت

دولتی، با بستن مالیات بر سود و با ملی کردن برخی شاخه ها و غیره مانع از این بشود تا آثار سوء رقابت سرمایه ها منابع جامعه را به هرز ببرد. قرار بود دخالت دولتی جلو رکود و بحران را بگیرد تا سرمایه بتواند مداوما رشد کند. اما اکنون، با این رشد عظیم نیروهای مولده باید سرمایه را "آزاد" بگذارند (یعنی هرگونه مداخله دولت در مکانیسم بازار را قطع کنند) تا سرمایه برای سودآوری بیشترش از این دستاوردهای تکنولوژی در تولید استفاده کند. به همین دلیل است که سیاستهای ریکالیسم و تاجریسم اساسشان را بر این قرار میدهند که مالیات بر سودآوری را تا آنجا که مقدور است حذف کنند تا سرمایه دار تشویق شود زیر بار سرمایه‌گذاری سنگین استفاده از تکنولوژی برود. اساسشان را بر مخالفت با هرگونه دخالت دولتی در مکانیسم بازار میگذارند و بخش دولتی اقتصاد را، حتی در بخشهای عام‌المنفعه تماما رد میکنند. مخارج دولتی از قبیل سوبسید و بیمه بیکاری و تامین اجتماعی و غیره، که هدفش حفظ سطح معیشت معینی برای طبقه کارگر باشد را رد میکنند. استدلالشان هم اینست که باید کاری کرد تا اقتصاد کشور رونق بگیرد، وضع طبقه کارگر به تبع رونق سرمایه‌داری خوب خواهد شد. این تبدیل شده است به ایدئولوژی رسمی بورژوازی حاکم، و در مقابل آن همه احزاب سوسیال دمکرات و احزاب پرو-مسکو و اوروکمونیست در کشورهای متروپل سپر انداخته‌اند. حزب سوسیالیست فرانسه بعد از دو سه سال تجربه برنامه خودش را بایگانی کرد و اکنون پس از انتخاب مجددشان همان برنامه های اقتصادی دولت گلیست، یعنی عامل سیاستهای نوع ریکان در فرانسه، را عملاً پیش میبرد. حزب کارگر در بریتانیا برنامه سنتی

خودش را کنار گذاشته و امیدوار است تا با نزدیک شدن به سیاستهای تاجر بتواند در انتخابات آتی پیروز شود. تنها فرقی گویا این است که چون با اتحادیه ها پیوندی دارد کمتر از تاجر با مانع مواجه خواهد شد.

گزارش همچنین به بحران سرمایه‌داری دولتی در شوروی و بلوک شوروی اشاره میکند. این بحث مستقلی لازم دارد تا نشان دهد بعد از یک دوره انباشت سریع سرمایه در شوروی، سرمایه‌داری دولتی در آنجا به بنیادی ترین تناقض شیوه تولید سرمایه‌داری، یعنی تناقض در نفس انباشت، برخورد کرده است. تا آنجا که میشد دهقانان را به عرصه تولید سرمایه‌داری کشید، میشد زنان را به عرصه تولید کشید (و همه اینها را تحت نام ثمرات سوسیالیسم انجام داد)، تا آنجا که منابع اولیه موجود بود، سرمایه‌داری دولتی در شوروی میتواندست انباشت کند و کرد. نرخهای رشدی بدست داد که در تاریخ بیسابقه بود و اساسا همین امر نیز این مدل را به عنوان مدلی برای رشد در سطح جهانی تقویت کرد. ولی بعد از اینکه این امکانات تمام میشود، و خصوصا با رشد عظیم نیروهای مولده در سطح جهانی که نیازهای جدیدی خلق میکند و همه طالب محصولات دیگری و کیفیت بهتری هستند، دیگر سرمایه‌داری دولتی جوابگو نیست. اینجا دوباره بازار است که پاسخ را دارد. چون با خودش "ابتکار" می‌آورد، یعنی تنوع سرمایه‌گذاری را به همراه دارد. رقابت در بازار میتواند کالاهای متنوعی را تولید کند، ارزاتر تولید کند، و بدست مصرف کنندهای پرمسائل که تاکنون همیشه یک نوع کالای خاکستری را در یک بسته بندی بیرنگ به او عرضه کرده‌اند. تکنولوژی امروز جهان خیلی بیش از این میتواند به انسان بدهد و

سرمایه‌داری دولتی نمی‌تواند این تکنولوژی را جذب کند، نمی‌تواند نیازهای جدید و ظریف انسان را با اشکال پیچیده امروزی رفع کند. بنابراین در شوروی هم با گورباچف و پروسترویکا رو می‌کنند به بازار. همپای این امر ایدئولوژی این سرمایه‌داری دولتی، یعنی مکتب سوسیالیسم نوع شوروی در برابر ایدئولوژی رسمی بورژوازی تسلیم می‌شود.

در کشورهای تحت سلطه، خود ما نمونه زوال سوسیالیسم خلقی را در ایران شاهد بودیم. زوال نه بمعنای زوال سازمان‌هایش، بلکه به معنی بی‌ربط شدن اجتماعی این ایده که "امپریالیسم باعث عدم توسعه اقتصاد مملکت است و اگر شر امپریالیسم را کم کنیم سرمایه‌داری ملی توسعه را انجام می‌دهد" از لحاظ اجتماعی کاملاً نامربوط ماند. یک علتش بسادگی این بود که چنین طبقه‌ای که بخواهد مستقل از پیوند با امپریالیستها سرمایه خودش را بکار بیاندازد و رشد دهد وجود نداشت... پس از اینکه سوسیالیسم خلقی هم ناگزیر پذیرفت که بورژوازی ملی وجود ندارد، یا آنچه او هنوز بورژوازی ملی مینامید آشکارا کنار دست امپریالیستها ایستاده بود، سوسیالیسم خلقی در آخرین دفاعش به سرمایه‌داری دولتی متوسل شد. میخواستند با قطع وابستگی به امپریالیسم، اقتصاد کشور را از طریق اقتصاد دولتی رشد دهند. (و روی کردن به سرمایه‌داری دولتی اوج "سوسیالیستی" این جریان بود.) اما تمام تجربه دو دهه اخیر علیه مدل سرمایه‌داری دولتی شهادت می‌دهد. کشورهای مثل کره جنوبی، سنگاپور، برزیل و... بودند که از طریق ادغام اقتصادی در سطح بازار جهانی امپریالیستی، و امکان تحرک دادن به سرمایه و اجازه ورود و فعالیت